



الهیدانان برجسته مسیحی در دوره قرون وسطی و رنسانس

از میان خیل الهیدانان مهمی که در این دوره آکنده از ابتکارات بزرگ سر برآوردند، افراد ذیل قابل توجه و اهمیت ویژه ای هستند...

از میان خیل الهیدانان مهمی که در این دوره آکنده از ابتکارات بزرگ سر برآوردند، افراد ذیل قابل توجه و اهمیت ویژه ای هستند:

آنسلم اهل کانتربری (حدود 1033-1109)

آنسلم در شمال ایتالیا چشم به جهان گشود، اما پس از مدتی کوتاه به فرانسه عزیمت کرد که در آن زمان به مرکز تعلیم و تربیت مشهور شده بود، او به زودی در رشته های منطق و دستور زبان، فردی چیره دست شد و شهرت عظیمی به عنوان مدرس در صومعه بک در شمال فرانسه به دست آورد. او که در آستانه رنسانس الهیاتی در قرن دوازدهم ایستاده بود، نقش حساسی در دو حوزه بحث، یکی دلایل وجود خدا و دیگری تفسیر عقلانی مرگ مسیح بر صلیب، ایفا کرد. کتاب خطاب به غیر حدود سال 1079 نوشته شد. آنسلم در این اثر برجسته به تقریر برهانی می پردازد که نتیجه آن، اعتقاد به وجود خدا و صفات او به عنوان برترین خیر است. نتیجه تحلیل یادشده که معمولا به «برهان وجودشناختی» شناخته می شود، استنتاج وجود خدا پس از تأیید اینکه او «آنکه بزرگ تر از او نتوان تصور کرد» است. برهان یادشده هرچند از همان آغاز مورد مناقشه قرار گرفت، ولی همچنان یکی از گیراترین عناصر الهیات فلسفی امروز است. دلیل دیگر برای اهمیت این کتاب، استنادهای آشکار او به عقل در موضوعات الهیات و پذیرفتن نقش منطق است. به دلایل مختلفی، این اثر بهترین جنبه های الهیات مدرسی را دربردارد. این عبارت آنسلم *fides quaerens intellectum* (ایمان در جستجوی فهم) بسیار رایج است. به دنبال هجوم ساکنان شمال فرانسه [= نرمن ها] به انگلستان در سال 1066، به آنسلم پیشنهاد شد تا مقام اسقفی کلیسای کانتربری را بپذیرد. این موضوع مربوط به سال 1093 و با این هدف بود که نفوذ نرمن ها بر کلیسای انگلستان را تثبیت کند. این دوره به سبب رشته ای از مناقشات شدید میان کلیسا و مقام سلطنتی بر سر حقوق زمینی، دوره خوبی در زندگی او نبود. آنسلم در این کتاب در پی ارائه برهانی عقلانی در باب لزوم بشر شدن خدا و تحلیلی از منافع است که بشر در نتیجه تجسد و اطاعت از پسر خدا بدان دست می یابد. این برهان، که به تفصیل در این کتاب به بررسی آن می پردازیم، همچنان دارای اهمیتی اساسی در هر گونه بحث از «نظریه های فدی» یا به عبارت دیگر، در برداشت ها از معنای مرگ و رستاخیز مسیح و اهمیت فوق العاده آن برای بشر است. این کتاب، بار دیگر خصوصیات خود را که شاخصه حکمت مدرسی بود، به بهترین شکل نشان داد: توجه به عقل، ترتیب منطقی برهین، بررسی دقیق لوازم اندیشه ها و این اعتقاد اساسی که انجیل مسیحی در بنیادش عقلانی است و می توان نشان داد که عقلانی است.

توماس آکویناس (حدود 1225-1274)

آکویناس در قلعه ای در قصر روکاسکا در ایتالیا چشم به جهان گشود. وی کوچکترین پسر کنت لاندولف آکوئینو بود. بر اساس لقبش - «گاو نر زبان بسته» - وی نسبتاً فربه بوده است. آکویناس در سال 1244 و در پایان دوران نوجوانی تصمیم گرفت که به فرقه دومینیکیان، که همچنین به «فرقه واعظان» معروف بود، بپیوندد. پدر و مادر او با این تصمیم او به شدت مخالف بودند. آنها آرزو داشتند که او یک بندیکتی و شاید سرانجام بزرگ راهب مونت کاسینو شود که یکی از معتبرترین موقعیت ها در کلیسای قرون وسطا بود. برادرانش وی را به مدت یک سال در یکی از قصرهای خانوادگی زندانی کردند تا شاید وی را از چنین فکری منصرف سازند، اما آکویناس به رغم مخالفت شدید خانواده، راه خود را در پیش گرفت و سرانجام به یکی از متفکران برجسته دینی در قرون وسطی تبدیل شد. نقل است که یکی از معلمان او گفته بود که «نعره آن گاو در سراسر جهان شنیده خواهد شد». آکویناس مطالعات خود را در پاریس و پیش از سفر به کولونی در سال 1248 آغاز کرد. در سال 1252 برای مطالعه درباره الهیات به پاریس بازگشت. چهار سال بعد، اجازه یافت تا به تدریس الهیات در دانشگاه بپردازد. سه سال پس از آن، به ایراد خطابه هایی درباره انجیل متی پرداخت و شروع به نوشتن کتاب *Summa contra Gentiles* (کلیاتی در رد مشرکان) کرد. در همین کتاب مهم، آکویناس برهین مهمی در تأیید ایمان مسیحی به سود مبلغانی که در میان مسلمانان و یهودیان به فعالیت مشغول بودند، ارائه کرد. در سال 1266، شروع به نوشتن معروف ترین اثر در میان آثار بسیار خود کرد که معمولا با همان عنوان لاتینی اش *Summa Theologiae* (کلیات الهیات کلیات) معروف است. توماس در این کتاب تحقیقی مبسوط، درباره ابعاد مهم الهیات مسیحی (مانند نقش عقل در ایمان) بحث کرد و نیز تحلیلی مبسوط از پرسش های کلیدی در مسائل اعتقادی (مانند الوهیت مسیح) ارائه کرد. وی در بخش اول عمدتا به بحث درباره خداوند آفرینشگر، در بخش دو به بازگرداندن بشر به سوی خدا و در بخش سوم به بحث درباره اینکه چگونه شخص و عمل مسیح موجب رستگاری بشر شد، پرداخت. آکویناس در دسامبر 1273 اعلام کرد که دیگر قادر به نوشتن نیست. او گفت: «همه آن چه نوشتم، همچو کاهی به نظرم می آید.» محتمل است که دلیل این امر، نوعی از کار افتادگی به سبب کار زیاد بوده باشد. او در 7 مارس 1274 درگذشت. از میان مطالب کلیدی آکویناس در باب الهیات، مطالب زیر از اهمیت خاصی برخوردار است:

* «راه های پنجگانه» (براهینی درباره وجود خدا)

* اصل تمثیل که یک اصل الهیاتی در باب شناخت خدا به وسیله مخلوقات به دست می دهد.

* پیوند میان ایمان و عقل.

دانز اسکوتس (حدود 1265-1308)

بی تردید، اسکوتس یکی از برجسته ترین متفکران قرون وسطی بود. وی در دوران کوتاه زندگی خود، به تدریس در کیمبریج، آکسفورد و پاریس پرداخت و شرحی بر احکام را در سه مجلد پدید آورد. وی به سبب تمایزات بسیار دقیقی که در بسیاری از موارد میان معانی محتمل اصطلاحات می گذاشت، به «استاد ریزین» معروف شد. او عهده دار پاره ای از تحولات بسیار حساس در الهیات مسیحی بود. که سه مورد آنها عبارتند از:

1- اسکوتس پرچمدار نظریه ای در باب شناخت است که به ارسطو منسوب بود. دوره اولیه قرون وسطی تحت سلطه نظریه متفاوتی در باب شناخت بود که سابقه آن به آگوستین اهل هیپو برمی گشت و معروف به «اشراق گرایی» بود. در این نظریه، شناخت برخاسته از اشراق خداوند بر قلب بشر تلقی می شد. این دیدگاه که سردمدار آن کسانی چون هنری گنتی بودند، هدف انتقادات شدید اسکوتس قرار گرفت.

2- اسکوتس اراده الهی را بر حکمت الهی مقدم می دانست. از این آموزه تحت عنوان اصالت اراده الهی یاد می شود. توماس آکویناس معتقد به تقدم حکمت الهی بود. اسکوتس راه را برای رویکردهای جدیدی به الهیات باز کرد که اساس آن، فرضیه ای در باب تقدم اراده الهی بود. ذکر مثالی این نکته را آشکار می سازد. در نظر بگیری اندیشه شایستگی را؛ به عبارت دیگر، اینکه عمل اخلاقی بشر شایسته پاداش الهی به نظر می آید. اساس این تصمیم چیست؟ آکویناس معتقد بود که حکمت الهی ارزش ذاتی عمل اخلاقی را می پذیرد. این مطلب سپس اراده را آگاه می سازد تا آن را به نحو شایسته ای پاداش دهد. اسکوتس به طرق کاملاً متفاوتی بر این استدلال می کرد. اراده الهی برای پاداش دادن به عمل اخلاقی پیش از هر گونه ارزیابی ناشی از ارزش ذاتی آن است. این رویکرد در پیوند با آموزه های آموزیدگی و تقدیر، دارای اهمیت بسیاری است.

3- اسکوتس یکی از پرچمداران آموزه ای تحت عنوان لقاح مطهر مریم، مادر عیسی، بود. توماس آکویناس چنین تعلیم می داد که مریم شریک وضعیت بشر گناهکار بود. او همانند هر بشر دیگر به جز مسیح آلوده به گناه شد. اما اسکوتس چنین استدلال می کرد که مسیح به سبب فضیلت عمل کامل او در بازخرید توانست مریم را از آلودگی گناه اولیه باز دارد. نفوذ اسکوتس آن چنان بود که «وضع عصمت آمیز» در پایان قرون وسطی به نظریه غالب تبدیل شد.

ویلیام آکمی (حدود 1285-1347)

آکمی را به دلایل مختلفی می توان کسی دانست که بعضی از خطوط برهان منسوب به اسکوتس را پروراند. دفاع محکم او از موضع اراده گرایانه و مقدم دانستن اراده الهی بر حکمت الهی از اهمیت خاصی برخوردار است. با این حال، شاید این موضع فلسفی او بود که جایگاهی همیشگی برای او در تاریخ الهیات مسیحی فراهم آورد. در این جا می توان دو عنصر از عناصر اصلی تعالیم او را برشمرد:

1- تیغ آکمی که معمولاً از آن به «اصل امساک» یاد می شود. آکمی تأکید می کرد که سادگی، فضیلتی هم اخلاقی و هم فلسفی است. او با «تیغ» خود همه فرضیاتی را که کاملاً ضروری نبود، به کناری نهاد. این موضوع، پیامدهای عمده ای برای او در الهیات نجات داشت. الهیدانان اولیه قرون وسطی (از جمله توماس آکویناس) استدلال می کردند که خداوند ناگزیر از آموزیدن بشر گناهکار با استفاده از ابزار بنام «سنت موضوعه فیض» و به عبارتی دیگر موجودی فوق طبیعی و واسطه است که خداوند در روح بشر القا کرده و گناهکاران را مجاز می دارد که آموخته شده شوند. آکمی این تصور را غیرلازم و بی ربط خواند و اعلام کرد که آموزیدگی تنها زمانی امکان پذیر است که خداوند فرد گناهکار را مستقیماً ببیند. برای پذیرفته شدن فرد نزد خدا، هیچ نیازی به این گام میانی نیست. آنچه به عقیده آکویناس به وسیله موجودی واسطه رخ می دهد، به گفته آکمی به صورت مستقیم و بدون دخالت هیچ واسطه ای مانند «سنت موضوعه فیض» پدید می آید. از این رو، راه برای رویکردی فردگرایانه تر در مورد آموزیدگی فراهم گشت که به نهضت اصلاح دینی در دوره اولیه آن منسوب بود.

2- آکمی یکی از مدافعان جدی نومیالیسم بود. این موضوع تا حدی به سبب استفاده او از این تیغ بود؛ بدین معنا که کلیات فرضیه ای در مجموع غیر لازم اعلام، و به همین دلیل کناری نهاده شد. تأثیرگذاری روزافزون «راه نو» در غرب اروپا تا حد زیادی مدیون اوست. یکی از جنبه های تفکر او که دارای اهمیت ویژه ای است، عبارت است از تمایز میان «دیالکتیک میان دو قدرت خدا». تدبیر یادشده موجب شد تا آکمی به مقایسه میان اشیا آنگونه که هستند و آن گونه که می توانند باشند، بپردازد. در این جا کافی است خاطر نشان شود که آکمی سهمی حساس در مباحث مربوط به قدرت مطلقه خدا داشت که امروزه نیز با اهمیت است.

اراسموس روتردامی (حدود 1496-1536)

دسیدریوس اراسموس معمولاً بزرگ ترین نویسنده اومانیست رنسانس شناخته می شود که تأثیر عمیقی بر الهیات مسیحی در نیمه نخست قرن شانزدهم داشت. وی هر چند به هیچ معنا پروتستان نبود، در استوار ساختن مبانی فکری نهضت اصلاح دینی، حداقل به سبب کارهای او در زمینه تصحیح متون، از جمله ارائه نخستین متن چاپی از عهدجدید به زبان یونانی بسیار کوشید. کتاب او به نام راهنمای سرباز مسیحی نقطه عطفی در چاپ کتاب های دینی بود. این کتاب نخستین بار در سال 1503 منتشر شد، سپس در سال 1509 تجدید چاپ شد اما تأثیر واقعی او از هنگام چاپ سوم آن در سال 1515 آغاز شد. از آن زمان به بعد این کتاب به اثری مذهبی تبدیل شد و از قرار معلوم در شش سال بعد، بیست و سه بار تجدید نظر و

چاپ شد. این کتاب برای مردان و زنان فرهیخته اما غیرروحانی ای جذابیت داشت که اراسموس آنها را مهم ترین منبعی می دانست که کلیسا در اختیار دارد. شهرت شگفت انگیز کتاب در سال های پس از 1515، راه را برای این نظر هموار کرد که این کتاب تغییری اساسی در درک انسان های عادی [= غیرروحانی] از خود پدید آورد - و نمی توان نادیده گرفت که فریادهای اصلاح طلبانه در زوریخ و ویتنبرگ بلافاصله پس از آن شروع شد که کتاب راهنمای سرباز مسیحی به پر فروش ترین کتاب تبدیل شد. کتاب راهنمای سرباز مسیحی این نظریه انقلابی را مطرح کرد که کلیسای عصر را می توان با بازگشت جمعی به آثار آباء و کتاب مقدس اصلاح کرد. قرائت منظم کتاب مقدس به مثابه کلیدی برای پارسایی جدید غیرکشیشی است که بر اساس آن می توان کلیسا را احیا و اصلاح کرد. اراسموس این اثر خود را راهنمای مردم عادی به سوی کتاب مقدس می دانست که شرحی ساده و در عین حال عالمانه از «فلسفه مسیح» به دست می دهد. این «فلسفه» در واقع شکلی از اخلاق عملی است نه یک فلسفه آکادمیک. عهد جدید به شناخت خیر و شر توجه دارد؛ با این هدف که خوانندگان آن بتوانند از شر اجتناب کنند و به خیر عشق ورزند. عهد جدید «قانون مسیح» است و مسیحیان به فرمانبری از آن دعوت شده اند. مسیح الگویی است که مسیحیان به اقتدا به او دعوت شده اند. با این حال، اراسموس ایمان مسیحی را صرف مراعات بیرونی مجموعه دستور های اخلاقی نمی داند. تأکید بر عادت اومانیستی او بر دین درونی موجب شد که بدین باور افتد که قرائت کتاب مقدس، خوانندگانش را دگرگون می کند و به آنان انگیزه ای جدید در عشق به خدا و همسایگانش می دهد. بعضی از ویژگی های این کتاب، اهمیت ویژه ای دارد. نخست، اراسموس کانون شور و نشاط مسیحیت در آینده را مردم عادی می دانست نه روحانیان. روحانیان مربیانی هستند که کارکرد آنان، فراهم کردن فرصت دست یافتن مردم به همان مرحله از فهم است که خود بدان دست یافته اند. دیگر مجالی برای هیچ یک از آن خرافات نمی ماند که شأنی همیشگی برای روحانیان قائل بود و آنان را برتر از مردم عادی می دانست. دوم، تأکید جدی اراسموس بر «دین درونی» موجب درکی از مسیحیت می شود که توجهی به کلیسا و آیین ها، مبلغان یا نهادهای آن ندارد. پرسش اراسموس این بود که چرا آدمی آنگاه که می تواند به طور مستقیم نزد خدا به گناه اعتراف کند، باید نزد انسان دیگری، تنها بدان دلیل که کشیش است، اعتراف کند؟ افزون بر این نظریات بنیادستیزانه، اراسموس طرح های تحقیقی گسترده ای را به سامان رساند. دو مورد از آنکه اهمیت خاصی در تحولات مربوط به الهیات مسیحی دارد، عبارت اند از:

1- عرضه کردن نخستین عهد جدید به زبان یونانی

این اقدام موجب شد که الهیدانان بتوانند مستقیماً به متن اصلی عهد جدید دسترسی پیدا کنند. این امر نتایج انفجار آمیزی داشت.

2- عرضه نسخه های قابل اعتمادی از آثار آباء از جمله آثار آگوستین

بدین ترتیب، الهیدانان می توانستند به جای اعتماد به نقل قول های دست دوم، که معمولاً آنها نیز برگرفته از خود متن نبود، به خود متن مراجعه کنند. در نتیجه همین امر، رفته رفته فهم جدیدی از الهیات آگوستین شکل گرفت که پیامدهای بسیار مهمی در تحولات الهیاتی این دوره داشت.